



## عملیات یهود برای مقابله با پیامبر(ص)

### (رد پای یهود در حوادث صدر اسلام)

سید هادی علیزاده\*

#### چکیده

یهود چون انبیاء الهی را مانع رسیدن به اهداف خود می‌دید، با آنها به جنگ برمی‌خاست و تا کشتن ایشان پیش می‌رفت تا اینکه زمان تولد موعود دومی که در تورات وعده داده شده بود، فرا رسید. یهود برای مقابله با او در کمین نشستند. ابتدا مترصد فرصتی بود تا او را از بین ببرد و وقتی در این زمینه ناکام ماند، برای کند کردن حرکت آن حضرت به سوی قدس، جنگ‌های صدر اسلام را برانگیخت و در نهایت با ترور پیامبر اکرم(ص) و نفوذ در سازمان حکومتی او، توانست جانشینی حضرت را به دست گرفته و حضرت علی(ع) را کنار بزند و در این کار با سوء استفاده از بی‌بصیرتی بسیاری از خواص، چنان ماهرانه عمل کرد که صدای معترضین، حتی دختر پیامبر(ص) هم به جایی نرسید.

**کلید واژه ها:** یهود، نفاق، مشرکین، تاریخ اسلام.

---

\* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

## مقدمه

بستر نزول قرآن یعنی زمان و مکان نزول آن، صدر اسلام و شبه جزیره حجاز است و بر اساس مبانی تفسیر تاریخی، آیات قرآن به جز مواردی که از آینده دور خبر می‌دهند، باید در زمان نزول مصداق داشته باشد تا برای مردم عصر نزول، قابل فهم باشد.

حال قرآن سرسخت‌ترین دشمن مسلمین را یهود می‌داند و می‌فرماید:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» (مائده ۸۲)

دشمن‌ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، یهود و مشرکان هستند اما با تتبع در تاریخ صدر اسلام و جنگ‌های پیامبر با یهودیان، مواردی که دال بر سرسختی این دشمن مهم مومنین باشد به چشم نمی‌خورد و حتی در بسیاری از عملیات‌های پیامبر عظیم‌الشان اسلام علیه ایشان، برخی از تاریخ‌نگاران، شروع کننده جنگ را، مسلمین دانسته‌اند و از سیاق تاریخ برمی‌آید یهودیان تنها به دفاع از خود می‌پرداخته‌اند.

با توجه به اینکه در قرآن، به تصریح آیات آن و نیز تاکید بزرگان دین، انحرافی راه ندارد، و عین صدق و راستی می‌باشد، پس باید ناگفته‌هایی در تاریخ وجود داشته باشد که اگر کشف شود، ردپای یهود در بسیاری از توطئه‌های صدر اسلام، قبل و بعد از آن روشن خواهد شد. برای این منظور، ناگزیر از مرور برخی نکات کلیدی تاریخ یهود هستیم.

سران یهود و به تبع آنها سایر یهودیان بعد از حضرت موسی(ع) از راه حق منحرف شدند و پیامبران الهی را که برای اصلاح ایشان ظهور می‌کردند، به قتل می‌رساندند، (بقره ۹۱ و آل عمران ۱۱۲) این گروه طبق پیش‌گویی‌های تورات، منتظر ظهور دو موعود بودند که تا صدر اسلام یکی از آنها (حضرت عیسی(ع)) ظهور کرده بود و یهود باعداوت خویش، وی را تحت فشار و تعقیب قرار داده و حضرت را به پیامبر مفقودالاثر تاریخ تبدیل کردند و به این هم اکتفا نکرده و با نفوذ در دین مسیح، چنان انحرافی در آن ایجاد نمودند که اساس فعالیت عیسی(ع) را که فریسی‌ستیزی بود، به دوستی و همراهی با فریسیان تبدیل کردند. سازمان یهود که مجموعه‌ای گسترده از اطلاعات را در اختیار داشت، پیامبر آینده را که همان موعود دوم هست، همانند فرزندان خویش می‌شناسد:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ

الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» کسانی که کتب آسمانی به آنان داده‌ایم او (پیامبر) را

همچون فرزندان خود می‌شناسند (اگر چه) جمعی از آنان حق را آگاهانه

کتمان می‌کنند (بقره، ۱۴۶).

پس از حضرت عیسی(ع)، این سازمان دیگر جز اسلام هیچ تهدیدی را در برابر خود نمی‌بیند. از طرفی، ادیان مدعی آن روز همچون مسیحیت و یهودیت، از شخصی می‌گفتند

که با ظهور خود، جهان را از فتنه، ستم و بی‌عدالتی پاک خواهد ساخت و سازمان منحرف یهود برای بقاء خود، ناگزیر از آغاز عملیات است.

### علل حضور یهود در مدینه (مقدمات عملیات یهود)

مدینه، نخستین پایتخت حکومت پیامبر است. در تاریخ آورده‌اند که ابتدا، یهود به یثرب آمدند و این شهر را بنیان گذاردند. ایشان مدت‌ها قبل از تولد پیامبر، در این منطقه به صورت گروهی ساکن شدند. یهودیان شنیده بودند که پیامبر آخرالزمان به یثرب می‌آید و در این باره اطلاعات کامل داشتند (الکلینی، ج ۸، ۳۰۸).

آنان ادعا می‌کنند که برای یافتن پیامبر آخرالزمان و ایمان به او به مدینه آمدند، ولی با تحقیق در روند تاریخ، در صحت این گفته به تردید می‌افتیم. اگر چنین است، چرا به عیسی(ع) که معجزات بسیار نشان داد، ایمان نیاوردند؟ افزون بر این، جای این پرسش هست که چرا یهودیان که می‌دانند پیامبر آخرالزمان در مکه مبعوث می‌شود، به مکه نیامدند؟ چرا در منطقه‌ای ساکن شدند که خالی از سکنه است؟ یهودیان می‌دانستند که پیامبر اسلام(ص) بین دو کوه عیر و احد مستقر خواهد شد و از این روی در این منطقه ساکن شدند. (الکلینی، ج ۸، ۳۰۹) در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا یهود در سرزمین حجاز پراکنده شدند، در حالی که منطقه میان این دو کوه، منطقه محدودی است؟

آنان ادعا می‌کنند که در یافتن مصداق این منطقه دچار خطا شدند لذا برخی در خیبر و برخی در تبوک و برخی نیز در مناطق دیگر ساکن شدند. اما این ادعا دروغی بیش نیست، چرا که با نگاهی به نقشه این مناطق، درمی‌یابیم که این مناطق، درست بر سر راه‌های مدینه به قدس است. آنان با استقرار در این مناطق، راه پیامبر به بیت‌المقدس را به آسانی بستند. پیامبر اگر بخواهد از هر راهی، از مدینه به سرزمین کنعان (فلسطین) برود، یهودیان در برابر او هستند. اگر از مسیر عراق برود، به فدک و اگر از مسیر مدینه برود، به خیبر می‌رسد. چگونه بپذیریم که اینها اتفاقی و تصادفی در پایتخت حکومتی او مستقر شده‌اند؟

سیزده سال پیامبر در مکه است و یهودیان از بعثت او آگاهند؛ حتی یکی از علمای یهود، در روز میلاد حضرت، او را شناسایی کرده است (الکلینی، ج ۸، ۳۰۰)، چطور یهودیان مدینه نمی‌دانستند که در مکه پیامبر موعود به دنیا آمده است؟! اگر اینها برای یاری پیامبر آخرالزمان به مدینه آمده‌اند، چرا در حالی که به دقت او را می‌شناسند، در مکه به او ایمان نمی‌آورند؟! بسیار پیش‌تر از میلاد پیامبر(ص)، هاشم هنگام عبور از مدینه به همسرش گفت: اگر یهودیان این کودک(عبدالطلب) را ببینند، می‌کشند (المجلسی، ج ۱۵، ۵۱). این

همان زمانی است که یهودیان به مردم مدینه می‌گفتند: این پیامبر برای ماست و آمده‌ایم به او ایمان بیاوریم.

بنابراین درمی‌یابیم که یهود برای جلوگیری از ورود پیامبر(ص) به مدینه و اطراف آن آمدند. با نگاهی به نقشه سکونت یهودیان در حجاز، به آسانی می‌توان دریافت که یهود از مدینه تا دیوارهای قدس را خاکریز زدند. استحکامات نظامی فوق‌العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم کرده بودند. پیامبر برای رسیدن به قدس باید هفت خاکریز را رد می‌کرد. بنی‌قریظه، بنی‌مصطلق، بنی‌نضیر، خیبر، تبوک، موته، قدس. سه خاکریز نخست در مدینه بود و یهودیان مستقر در آنها، هر یک در زمان خاصی، به جنگ با رسول‌الله پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت در جنگ‌های مختلف تا موته پیش رفتند ولی با مکر یهودیان به قدس نرسیدند. مأموریت تصرف قدس از جانب خدا به موحدان داده شده است. (عهد عتیق، باب ۲۶) از همین روی، حرکت‌های پیامبر اسلام به سوی قدس بود. طبق اخبار منابع یهود، اگر پیامبر آخرالزمان سرزمینی را بگیرد یا در آن مستقر شود، دیگر آن را از دست نمی‌دهد و لذا اگر پیامبر اسلام به قدس دست یابد، یهود باید از حرکت جهانی چشم‌پوشد؛ به همین جهت خاکریز و سنگرهای یهودی بنی‌قینقاع، بنی‌قریظه، خیبر، و ... در مدینه تا قدس ایجاد شد.

این استحکامات طی سالیان متمادی درست شده بود. استحکامات خیبر روی کوه، خندق کردند و بالای خندق دیوار کشیدند و آن سوی دیوار، قلعه ساختند در حالی که اینان در مدینه دشمنی نداشتند. بدین ترتیب درمی‌یابیم که آنان از پیش برای دفاعی سنگین در برابر پیامبر آخرالزمان، برنامه‌ریزی داشتند. در صحنه عمل نیز دیدیم که در جنگ با پیامبر، از همین قلعه‌ها نهایت استفاده را کردند، سپس در تبوک پیامبر(ص) را معطل کردند. نتیجه این تلاش‌ها، شکست پیامبر(ص) در آخرین نبرد، در موته بود.

سپاه اسامه آخرین نیرویی بود که حضرت برای حرکت به سمت مرزهای روم و فلسطین کنونی تجهیز می‌کرد که با رحلت پیامبر(ص) و کارشکنی افرادی که در تاریخ مشخص‌اند، این سپاه از حرکت ایستاد و متأسفانه عملیات تاخیری یهود توانست پیامبر اکرم(ص) را از رسیدن به قدس بازدارد (طائب، ۳۲۰).

### ترور یسم تاریخی یهود (مرحله اول عملیات یهود)

یهود با شناسایی نور نبوت در اجداد پیامبر(ص) و با تطبیق آن با علائم ذکر شده در کتاب‌های آسمانی سعی در خاموش کردن این نور داشتند.

(۱) ترور هاشم: حضرت هاشم، جد اعلای پیامبر، مکی است، اما قبر ایشان در غزه فلسطین است! ایشان از مکه برای تجارت به سوی شام خارج شده و در یثرب مهمان رئیس یکی از قبائل

مستقر در مدینه به نام عمرو بن زید بن لبید خزرجی می‌شود. هاشم با دختر عمرو، سلمی، ازدواج می‌کند. بعد از ازدواج، هاشم همسر خود را به مکه برد، وقتی سلمی حامله شد، طبق شرطی که هنگام ازدواج کرده بودند، او را برای وضع حمل به نزد خانواده‌اش در یثرب برگرداند و خود از آنجا برای تجارت به شام رفت، هنگام رفتن به سفر، به همسرش سفارش می‌کند که احتمال دارد از این سفر بازنگردم. خداوند به تو پسری خواهد داد، از او سخت نگهداری کن.

هاشم به غزه می‌رود و پس از پایان تجارت هنگام بازگشت در همان شب به ناگاه دچار بیماری می‌شود. اصحابش را فرا می‌خواند و می‌گوید به مکه بازگردید. به مدینه که رسیدید، به همسر سلام برسانید و او را سفارش کنید برای فرزندی که از او متولد می‌شود و بگوئید که او بزرگ‌ترین دغدغه من است. پس قلم و کاغذی می‌خواهد و وصیت‌نامه‌ای می‌نویسد که بخش عمده‌ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند است و اشتیاق به زیارت او (المجلسی، ج ۱۵، ۵۳-۵۱).

حضرت موسی‌خبر آمدن پیامبر اکرم (ص) را به یهودیان داده بود. اینان از قیافه پدر و مادر و نسل او آگاه بودند و گنجینه‌ای از اطلاعات را در اختیار داشتند و آنان مسلط به علم چهره‌شناسی بودند که از موسی آموخته بودند و نسل به نسل به آنان منتقل شده بود. بنابراین هاشم، در چهره آنان آشنا بود و یهودیان به خوبی می‌دانستند که پیامبر آخرالزمان از نسل اوست. اما تیر آنها دیر به هدف خورد و هنگامی هاشم ترور شد که نطفه عبدالمطلب در مکه بسته شده بود.

۲) ترور عبدالمطلب: فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد و او را شبیه نامیدند. به توصیه هاشم، مادر پاسداری او را به عهده گرفت و جالب است که مادر دیگر ازدواج نکرد.

روزی مردی از بنی عبد مناف به هنگام رفتن برای تجارت، در یثرب، می‌بیند یکی از بچه‌ها در حال بازی، خود را فرزند هاشم می‌خواند. از حال او می‌پرسد. او خود را معرفی می‌کند و آن مرد این خبر را به مطلب می‌رساند (المجلسی، ج ۱۵، ۱۲۲). و مطلب این کودک را فراری داده و همراه خود به مکه می‌برد (المجلسی، ج ۱۵، ۱۵۸) طبق نقل دیگری، با توافق مادرش این کار را می‌کند (الجزری، ج ۲، ۶). به هنگام مراجعت مطلب و شبیه، یهودیان آنان را شناسایی کرده و به آنها حمله کردند که با اعجاز نجات یافتند (المجلسی، ج ۱۵، ۶۰). وقتی مطلب او را به مکه آورد، مردم به گمان اینکه او غلام مطلب است او را عبدالمطلب نام نهادند و این نام بر او ماند (المجلسی، ج ۱۵، ۱۲۳).

۳) ترور عبدالله: یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مدینه است ولی قبرش در مدینه در مقرّ یهود است. درباره او داستان‌ها صریح‌تر است و یهودیان بارها دست به ترور او زده و ناکام ماندند (المجلسی، ج ۱۵، ۱۱۰-۹۰).

روزی وهب بن عبد مناف، یکی از تجار مکه، عبدالله را که آن روز جوانی ۲۵ ساله بود، دید که یهودیان او را در میان گرفته و می‌خواهند او را بکشند. وهب ترسید و در میان بنی‌هاشم رفت و فریاد زد: عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه‌آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه‌آسای او بود و نور نبوت را در چهره‌اش می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش آمنه و عبدالله را داد و این ازدواج مبارک سرگرفت.

نقل شده است یهودیان، خانمی از کاهنان یهود را فرستادند که همسر عبدالله شود و نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل شود لذا آن زن هر روز سر راه عبدالله را می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد اما روز بعد از ازدواج عبدالله با آمنه، دیگر آن پیشنهاد را نداد، عبدالله از او پرسید چرا این بار سخن پیشینت را تکرار نکردی؟ گفت نوری که در پیشانی تو بود، دیگر نیست. عبدالله ازدواج کرده بود (ابن شهر آشوب، ج ۱، ۲۶).

چند ماه پس از ازدواج آن دو و در شرایطی که آمنه باردار بود، عبدالله در راه بازگشت از شام در مدینه از دنیا می‌رود (الطبری، ج ۱، ۵۹۸) و تیر یهود برای بار دوم دیر به هدف می‌خورد و عبدالله به گونه‌ای مشکوک در یثرب رحلت می‌کند اما نمی‌توان خط ترور را ردیابی کرد.

۴) تلاش برای ترور پیامبر: آورده‌اند فردای شب میلاد پیامبر(ص)، یکی از علمای یهود به دارالندوه آمد و گفت: آیا دیشب در میان شما فرزندی متولد شده است؟ گفتند: نه گفت پس باید در فلسطین به دنیا آمده باشد، پسری که نامش احمد است و هلاک یهود به دست او خواهد بود. آنها پس از جلسه سراغ گرفته و دریافتند که پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب به دنیا آمده است. آن مرد را خبر کردند که آری در میان ما کودکی به دنیا آمده و قسم به خدا که پسر است! عالم یهودی از آنها خواست که او را نزد کودک ببرند. آنها او را به نزد کودک بردند، او تا بچه را دید بیهوش شد و چون به هوش آمد گفت: به خدا قسم! پیامبری، تا قیامت از بنی اسرائیل گرفته شد. این همان کسی است که بنی‌اسرائیل را نابود می‌کند و چون دید قریش از این خبر شاد شدند، گفت: به خدا قسم! کاری با شما بکند که اهل مشرق و مغرب از آن یاد کنند (الکلبینی، ج ۸، ۳۰۰).

محمد(ص) از همان نخستین روز تولد شناسایی شد. تیرهای یهود برای جلوگیری از پیدایش ایشان، به خطا رفته است و حالا آنها برای رسیدن به هدف، باید محمد(ص) را از میان بردارند.

### تلاش‌ها برای جلوگیری از ترور محمد(ص)

۱) دوری از مکه: اکنون عبدالمطلب وظیفه‌ای خطیر بر عهده دارد. پیامبر اکرم(ص) برای مادر و نیز جد مادری وجد پدری بسیار محبوب بود. عبدالمطلب محبوب‌ترین فرزندش یعنی

عبدالله را از دست داده است و دختر وهب نیز دو ماه پس از ازدواج بیوه شده است. محصول ازدواج پسری بسیار زیباست. اما اهمیت پاسداری از او نیز برای سرپرستانش کاملاً آشکار است. او در محیط مکه که محل آمد و شد کاروان‌های تجاری و زیارتی است، در امان نیست لذا باید چاره‌ای اندیشید. چاره در دور کردن او از مکه است، آن هم به گونه‌ای مخفیانه و دور از چشم اغیار. بنابراین پیامبر را به دایه می‌سپارند تا ایشان را در سرزمینی دورتر از مکه و به گونه‌ای پنهانی نگهداری کند.

با نگاهی به صفحات تاریخ درمی‌یابیم که تاریخ‌نگاران در علل سپردن پیامبر به دایه، ادله‌ای مانند شیر نداشتن مادر، بدی آب و هوا و نامناسب بودن آن برای کودکان و رسم عرب را برشمرده‌اند که هر سه دلیل به آسانی نقد پذیرند:

الف) روشن است که اگر مادر پیامبر شیر نداشت، باید دایه‌ای از اهل مکه برای او می‌گرفتند تا نزد خودشان رشد نماید.

ب) آب و هوای مکه چه مدت نامناسب بوده است؟ آیا این بدی آب و هوا، پنج سال طول کشید؟ در مورد این که آب و هوای مکه در آن سال‌ها بد بوده باشد، شاهدی از تاریخ نمی‌توان یافت به علاوه اگر چنین بود، باید مکیان یا حداقل کودکان آنها، همه به سرزمین‌های دیگر کوچ می‌کردند که چنین چیزی رخ نداده است.

ج) اگر عادت اهل مکه به دایه سپردن کودک بود، پس چرا دیگر عرب‌ها کودکان خویش را به دایه نسپردند. حتی آنان که هم عصر میلاد پیامبر(ص) یا پس از آن به دنیا آمدند، به دایه سپرده نشده‌اند. آورده‌اند که پیامبر را مدتی مادر حمزه شیر داد. چرا حمزه که دو ماه از پیامبر بزرگ‌تر بود به دایه سپرده نشد؟ افزون بر این‌ها، نوزاد تنها دو سال شیر می‌خورد چرا پیامبر را پنج سال نزد حلیمه فرستادند؟ پس همان‌طور که قبلاً گفته شد، چون ورود و خروج غریبه‌ها به مدینه امری عادی است، به آسانی می‌شود در این شهر افراد را ترور کرد؛ از این رو تنها راه پیش روی عبدالمطلب این است که حضرت را ناپدید کند.

اما چرا عبدالمطلب، محمد(ص) را پس از پنج سال دوباره به مکه بازمی‌گرداند؟ در تاریخ دلالی بر علت این کار نقل شده است از جمله در حدیثی که ((شوق صدر)) نام گرفته است، آمده: هنگامی که پیامبر نزد حلیمه بود، با فرزندان او به چوپانی می‌رفت. در یکی از همان ایام کسی آمد و سینه محمد(ص) را پاره کرد، لخته‌ای خون از آن بیرون آورد و گفت این نصیب شیطان از توست. سپس محل را در طشتی از طلا با آب زمزم شست و رفت. کودکان نزد حلیمه دویدند و فریاد زدند که محمد کشته شد (ابن حنبل، ج ۳، ۱۲۱ و ۱۴۹ و ۲۸۸).

پس از آن حلیمه او را نزد جدش برگردانده به عبدالمطلب گفت: من نمی‌توانم از فرزندت نگهداری کنم چون او جن‌زده شده است. عبدالمطلب نیز او را تحویل گرفت (الحمیری، ج ۱، ۱۶۵).

به نظر می‌رسد این حدیث جعل شده است تا خط اصلی داستان را گم کند. در واقع علت بازگرداندن حضرت به مکه آن بود که حضرت را شناسایی کرده بودند و می‌خواستند ایشان را با خود ببرند. نقل‌های دیگر این مطلب را تأیید می‌کند (الحمیری، ج ۱، ۱۰۸ و الطبری، ج ۱، ۵۷۴). آن منطقه دیگر امن نبود؛ بنابراین حلیمه، دیگر توان پاسداری از پیامبر را نداشت.

اگر یهودیان از حضرت موسی(ع) نام شیر دهنده را نیز پرسیده بودند، در هفته اول او را می‌یافتند. تنها به دلیل ضعف اطلاعات یهود در این زمینه، یافتن پیامبر پنج سال طول کشید. احتمالاً در کار نگهداری از اطلاعات مربوط به پیامبر در مکه، خلل حفاظتی پیدا شده که او را پیدا کردند. از این به بعد عبدالمطلب محافظ پیامبر شد.

۲) پاسداری مداوم: پس از آنکه حلیمه، پیامبر را به عبدالمطلب بازگرداند، ایشان شخصاً حفاظت از حضرت را به عهده گرفت. رفتار عبدالمطلب نشان می‌دهد اهمیت حفاظت از این کودک برای ایشان کاملاً روشن بوده است که حتی هنگام جلسات دارالندوه نیز ایشان را با خود می‌برد و بر جای خود می‌نشاند.

پس از عبدالمطلب، حفاظت نبی اکرم(ص) به عهده ابوطالب قرار می‌گیرد. ایشان چهار سال از تجارت دست کشیدند تا اینکه قحطی در مکه فشار آورد. ابوطالب به تجارت رفت و پیامبر را هم با خود برد و داستان بحیرا پیش آمد. در نقل داستان بحیرا، آن قدر اختلاف هست که نشان می‌دهد به گونه‌ای می‌خواهند این داستان را به انحراف و ابتذال بکشانند در حالی که در کشف دو مطلب، این داستان بسیار پرمغز است: ۱- انتشار اطلاعات مربوط به پیامبر در آن روز و میزان گفتگو در این باره، بسیار فراوان بوده است. ۲- میزان خطر یهود برای پیامبر به اندازه‌ای بوده که بحیرا نیز این مطلب را می‌دانسته و از ابوطالب خواست که او را به شهرش بازگرداند که مبادا یهود بر او دست یابند زیرا هیچ صاحب کتابی نیست که نداند او به دنیا آمده و اگر او را ببینند، به یقین خواهند شناخت.

تذکر بحیرا، احساس خطر برای پیامبر است. دشمنی یهود با پیامبر به حدی است که بحیرا نیز که عالم مسیحی است، آن را دریافته و گمان می‌کند ابوطالب از آن بی‌خبر است. ابوطالب از همان جا پیامبر را باز می‌گرداند و جالب اینجاست که بعد از آن، هفت یهودی برای ترور حضرت تا نزد بحیرا آمدند. مهم این است که بعد از این ماجرا، ابوطالب هرگز به سفر نرفت (المجلسی، ج ۱۵، ۴۱۰).

ابوطالب در حفاظت از پیامبر(ص) با درایت کامل از هیچ چیز کم نگذاشته بود. سر سفره پیش از پیامبر غذا می‌خورد تا ببیند مسموم هست یا نه، سپس آن را در جلو پیامبر می‌گذاشت. شب‌ها در کنار محمد می‌خوابید و بچه‌ها را در کنارش می‌خواباند که اگر شب خواستند ایشان را ترور کنند، از خواب بیدار شود. ابوطالب در همه مکان‌ها نخست خودش قدم می‌گذاشت تا از



نبود دشمن مطمئن شود (المجلسی، ج ۱۵، ۴۰۷). تا سن ۲۵ سالگی اوضاع پیامبر (ص) به همین روش بود. حضرت در این سن تقاضای تجارت کرد. حال او جوانی رشید است که دیگر کسی جرأت ترور او را ندارد و البته حضرت هم که از برنامه یهود حتماً آگاهی دارد. برنامه های یهود که برای جلوگیری از به دنیا آمدن حضرت و نیز ترور ایشان به نتیجه نرسید، مرحله بعدی عملیات خود که جلوگیری از گسترش اسلام و فتح قدس توسط آن حضرت بود، رفتند.

### رد پای یهود در جنگ‌های مشرکان با پیامبر (مرحله دوم عملیات یهود)

شگرد یهود این بود که پیش از آنکه عملیاتی را علیه پیامبر راه اندازد، مشرکان را به میدان بیاورد. اینکه در آیه ۸۲ سوره مائده مشرکان را با (واو) به یهود عطف می‌کند، نشان از نوعی تبعیت دارد. یهود محور اصلی است و دشمنی مشرکان تبعی است. پس در عملیات مشرکان بر ضد پیغمبر باید سرنخ‌های توطئه یهود در مکه را بیابیم. این امر در جنگ احد و خندق روشن است اما در جنگ بدر باید بسیار دقت کرد تا سرنخ را یافت.

با هجرت پیامبر به مدینه، مکه در شوک فرو رفت. پیامبر در مدینه درصدد تشکیل حکومت بودند. اهل مکه، حکومت نادیده بودند و جنگ‌هایشان همواره داخلی بود. اینجا تفکر یهود به کمک مشرکان می‌آید. ابوجهل پیشنهاد تهاجم به مدینه را می‌دهد و با نوشتن نامه‌ای برای پیامبر، آن حضرت را تهدید می‌کند. این نامه ۲۹ روز قبل از جنگ بدر به دست حضرت می‌رسد (الطبری، ج ۱، ۴۰). با دقت در فرازهای این نامه، که بسیار فراتر از شعور عرب جاهلی است، می‌توان به این نتیجه رسید که این سخنان از سوی جریانی که ما آن را یهود می‌نامیم، به ابوجهل القا شده است.

(۱) جنگ بدر: در علت جنگ بدر گفته‌اند پیامبر راه کاروان‌های تجاری قریش را بست تا آنها از نظر اقتصادی در تنگنا قرار گیرند و مجبور به پذیرش اسلام شوند. سپس مشرکان برای دفاع از خود برخاستند و پیامبر همه را کشت. با بررسی جنگ بدر در خواهیم یافت که این جنگ تهاجم نبوده و به راستی حکم دفاع داشته است. چرا که سران شرک می‌خواستند با استفاده از سود آن، سپاهی برای جنگ با پیامبر تجهیز کنند لذا مبارزان جنگ بدر بیشتر سرمایه گذاران همان کاروان بودند.

خداوند به پیامبر مأموریت جهاد می‌دهد (حج ۳۹). ابوسفیان می‌خواست کاروان را در بدر نگه دارد که دریافت پیامبر و سپاهیان کاروان را رهگیری کرده‌اند و از مسیر و زمان عبور او آگاهند. به ناچار مسیر کاروان را تغییر داد و گریخت و در ضمن پیکی به مکه فرستاد که مکیان محافظانی برای کاروان بفرستند. لشکر حفاظتی مکه که از جاده اصلی حرکت می‌کردند، با کاروان برخورد نکرده و در عوض آن با سپاه اسلام مواجه شدند و جنگ در گرفت.

سپاه مکه مجموعه‌ای از سران شرک و سرمایه‌داران بزرگ مکه بودند که سردمدار مبارزه با اسلام بوده و مانع پیوستن توده مردم به اسلام می‌شدند و اگر سد این مجموعه در هم می‌شکست، اسلام به سرعت تمام شبه جزیره را فرا می‌گرفت و جنگ و کشتارهای بعدی توسط آن رخ نمی‌داد. اگر مسلمین دارای بصیرت کافی بوده و تابع دستورات پیامبر(ص) بودند، در همین کارزار اول، کار مشرکان تمام می‌شد؛ متأسفانه نیروهای پیامبر(ص) دارای چنان بصیرتی نبودند چرا که ساعتی بعد از منهزم شدن سپاه کفر، که بهترین فرصت برای قلع و قمع سران شرک بود، به ناگاه بدون اینکه فرمانی در این زمینه از سوی پیامبر(ص) صادر شده باشد، جنگ تعطیل شد. علت این امر هم، به اسارت گرفته شدن شماری از مشرکان بود.

آیه نازل شده در این زمینه، بیانی روشن از عمق فاجعه بود:

«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُفْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (انفال ۶۷ و ۶۸). برای هیچ پیامبری نسرزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند. شما متاع این جهانی را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و او پیروزمند و حکیم است. اگر پیش از این از جانب خدا حکم نشده بود به سبب آنچه که گرفته بودید عذابی بزرگ به شما می‌رسید.

نقش یهود؛ بعضی، طمع برخی مسلمین در سپاه اسلام را مسبب و مشوق اسیرگیری دانسته‌اند. در این خصوص نقل شده بعضی از انصار نزد پیامبر آمدند و از حضرت خواستند که از کشتن اسیران صرف نظر کرده و در عوض گرفتن فدیة، آنها را آزاد نماید و بر خواسته خویش پای فشرده‌اند. پیامبر در پاسخ آنها فرمودند: اگر چه چنین کنیم، سال دیگر به تعدادشان کشته می‌دهیم. آنها گفتند: باکی نیست، امسال از آنها فدیة می‌گیریم و سود دنیا می‌بریم و در سال آینده شهید می‌شویم و به بهشت می‌رویم (القمی، ج ۱، ۱۲۶ و ۲۷۰).

تمرد از امر پیامبر آن هم از سوی سلحشوران بدری بسیار بعید به نظر می‌رسد. پس باید به دنبال دلیلی ظریف‌تر بگردیم. جریانی که دائماً در مدینه از سوی یهود پیگیری می‌شد این بود که نبی اکرم (ص) پیروزی‌های زودرس نداشته باشد. اگر مشرکان در بدر نابود می‌شدند، یهود به سرعت سقوط می‌کرد و منافقان نیز نمی‌توانستند آنان را یاری کنند. نفاق داخل مدینه نیاز به زمان داشت پس نهضت اسلامی باید به تاخیر بیافتد.

بنابراین می‌بایست در میان یهود و نفاق داخل مدینه به دنبال عوامل این نافرمانی گشت، چرا که تنها آنها از این امر سود می‌بردند. این مسلم است که یهود نمی‌توانست در این خصوص، فعالیت مستقیم داشته باشد پس چه کسانی عامل مستقیم ایجاد جو اسیرگیری در بین

مسلمین بوده‌اند؟ از آنجا که گزارشات تاریخی، در این زمینه چندان گویا نیست، برای پاسخ به این سؤال باید در امور پیامونی نبرد بدر دقت نمود. در اینجا رد پای این جریان را در داستانی از طبری که ابن ابی الحدید هم آن را آورده، پی می‌گیریم. او پس از اینکه درخواست قریش از ابوبکر و عمر را برای پادرمیانی در خصوص اسرا نقل می‌کند، در ادامه می‌افزاید:

**پس از جنگ، بین ابابکر و عمر در کشتن یا زنده نگه داشتن آنان، اختلاف شد... (در انتهای حدیث آمده است) و حضرت آیه ۱۱۸ سوره مائده را خواندند (ابن ابی الحدید، ۱۴، ۱۷۳).**

ابن ابی الحدید بعد از نقل این داستان می‌گوید: آیه ۱۱۸ سوره مائده که پیامبر خواندند، در آخر عمر پیامبر نازل شده است در حالی که جنگ بدر در سال دوم هجرت بوده است پس چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر به این آیه استدلال کرده باشد؟! سپس وی در متن و درستی این حدیث تردید می‌کند (ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ۱۷۳).

در هیچ منبع تاریخی نیامده که رسول الله(ص) در خصوص فرجام اسراء اصحاب را به شور دعوت کرده و نظر آنها را طلب کرده باشد و اساساً جای این سؤال است که چرا تنها این دو تن، نزد پیامبر در این مورد سخن گفته‌اند؟ چرا در این داستان از افراد دیگری چون علی(ع) و مقداد ذکری به میان نیامده است؟ اگر صرفاً مسئله اظهار رای مطرح بود، چرا تا این حد از سوی این دو تن برای به کرسی نشاندن نظرشان اصرار شد؟ آیا نمی‌دانستند این نحوه اظهار رای، که اولی شفاعت اسرا کند و بیرون رود و دومی داخل شده و حکم به اعدام آنها دهد و تا چند نوبت این عمل تکرار شود موجب گستاخی عوام شده، جو تشنج پدید خواهد آمد و در نهایت پیامبر نخواهد توانست نظرش را در خصوص اسرا اعمال کند؟

به هر حال در نتیجه این واقعه، دشمنان خونی اسلام نجات یافته و مجال پیدا کردند که جنگ خونین احد را در سال بعد به راه اندازند. حال آیا از مجموع این امور نمی‌توان حدس زد که جریان اسیرگیری هم برنامه‌ای حساب شده بوده است؟

۲) جنگ احد: دومین عملیات پیامبر با مشرکان، نبرد احد می‌باشد. سران یهود به مکه آمدند و با ابوسفیان گفتگو نموده او را تحریک کردند و قول دادند که در صورت عملیات دوباره، هماهنگ با آنها وارد جنگ خواهند شد. در سال بعد ابوسفیان سه هزار نفر نیرو برای رزم گردآورده، به همراه سه هزار نفر نیروی تدارکاتی و تعدادی زن، سپاه شرک را دوباره به راه انداخت.

خبر این سپاه به پیامبر رسید و ایشان به مشورت با یاران پرداختند. نخست خود پیامبر(ص) پیشنهاد دادند که داخل مدینه بجنگیم و جنگ را به جنگ شهری تبدیل کنیم چرا

که مشرکان پرشمار و تجهیزات نظامی شان بیشتر است و در میدان های باز می توانند ما را دور بزنند و محاصره کنند؛ اما اگر در شهر بجنگیم چون محل عملیات را می شناسیم، سازمان دشمن، وقتی وارد کوچه های مدینه شد، به هم خورده و تضعیف می گردد. از طرفی همه مردم شهر درگیر جنگ شده و ما می توانیم از همه قوا بهره بگیریم (ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ۲۲۳). ولی برخی از اصحاب نظر ایشان را نپذیرفتند و جنگ در شهر را ننگین دانستند (القمی، ج ۱، ۱۱۱).

اصحاب در برابر رأی مستحکم پیامبر که با اصول نظامی سازگار بود می بایست دلیل منطقی بیاورند. اما چنانکه در تاریخ نقل است، دلایل مخالفان نظر پیامبر متعصبانه و بی منطق بوده است. سستی این دلایل نشان می دهد که جریانی رخ داده تا واقعیتی را که در اینجا رخ داده، بیوشانند و آن چیزی نیست جز تحمیل خروج از شهر بر پیامبر. اگر این جنگ در شهر اتفاق می افتاد، قطعاً این نبرد به سود پیامبر تمام می شد و ضربهای که مشرکان می بایست در بدر می خوردند و از آن رستند، در اینجا کامل می شد و سقوط شرک جلو می افتاد.

آورده اند ابوسفیان هنگامی که به سوی مدینه می آمد، متوجه جاسوسان پیامبر (ص) شد و از اینکه مسلمین با شنیدن خبر حمله پر تعداد مشرکین در شهر بمانند ابراز نگرانی کرد (الواقدی، ج ۱، ۲۰۵). ولی علی رغم این مطلب او به مسیر خود ادامه داد. آیا این مطلب نشانه این نیست که او از پیش از جنگ، از خروج سپاه مطمئن بوده است؟ به عبارت دیگر این امر که او از قبل می داند که برخی پیامبر را مجبور به خروج از شهر می کنند، حکایت از ارتباط او با برخی از مسلمین ندارد؟

در جریان مشاوره، دودستگی و اختلافی در بین مردم رخ داد. امثال عبدالله بن ابی بن سلول و یارانش بر ماندن در شهر اصرار داشته (الواقدی، ج ۱، ۲۱۹) و طرفدار نظر پیامبر بودند و عده ای هم مخالف این نظر بودند. در پایان حضرت پذیرفتند که از شهر خارج شوند. ایشان پس از اقامه نماز، به منزل رفتند تا لباس و زره بر تن کنند و سلاح بردارند و همراه آنان دو نفر نیز داخل شدند (ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ۲۲۵). در این لحظه مردم از کرده خود پشیمان شدند که چرا رسول الله را به خروج از شهر مجبور کردند. هنگامی که حضرت از منزل خارج شدند، مخالفان جنگ شهری نزدشان آمدند و پشیمانی خود را ابراز کردند اما حضرت نپذیرفتند و فرمودند: من شما را به این امر دعوت کردم و شما آن را نپذیرفتید، برای یک پیامبر شایسته نیست پس از پوشیدن زره آن را درآورد تا زمانی که با دشمن نبرد کند (الواقدی، ج ۱، ۲۱۴). در اینجا جای این پرسش است که چرا مردم نخست نظر به خروج دادند و سپس پشیمان شدند؟

آیا پاسخ این پرسش با دو نفری که همراه پیامبر (ص) به هنگام پوشیدن زره داخل خانه شدند، ارتباط نداشته است؟ هنگامی که این دو در بین مردم بودند، نظر مردم خروج از شهر بود اما هنگامی که اینها ساعتی از میان مردم خارج شدند، به یکباره نظر مردم دگرگون شد! پس

هسته مرکزی مخالفت مردم با نظر نخست پیامبر، همین دو تن هستند چون تا از مردم دور شدند، مردم بر آن شدند تا نظر پیامبر را اجرا کنند.

این نکته قابل تأمل است که چرا پیامبر(ص) که موافق جنگ شهری است، در این شرایط که مخالفان دست از مخالفت برداشته‌اند، از تصمیم به خروج، برنگشتند؟ حضرت می‌دانستند که تغییر رای مردم به دلیل دوری آن دو است و با ورود ایشان و جوسازی مجدد، احتمال تغییر دوباره رای مردم می‌رود و ساعتی دیگر نظرشان تغییر یافته و رایی دیگر خواهند داد. در واقع نظریه خروج، از ناحیه مردم نبود بلکه به آنان القاء شده بود. درست همانند سال پیش که تفکر اسیرگیری در میانشان القاء شد.

شایعه کشته شدن پیامبر: در شرایط بحرانی نبرد، ناگهان فریاد برخاست که پیامبر کشته شد. مسلمانانی که در این گیرودار اندک مقاومتی داشتند، با شنیدن این خبر پا به فرار گذاشتند و همه نیروی شرک آزاد شد. این شایعه را حتی دشمن هم باور کرده بود. امر به قدری مشتبه شده بود که ابوسفیان نیز نمی‌دانست که پیامبر زنده است یا نه (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۴، ۲۴۴).

مطابق متون تاریخی، در چند نقطه شیطان فریاد زد: ۱- در شب پیمان عقبه در منا که پیامبر(ص) با اهل مدینه قرارداد می‌بست، شیطان فریاد زد: ای گروه قریش و عرب! این محمد است که می‌خواهد با اهالی یثرب برای جنگ با شما قرارداد ببندد که مشرکان بیدار شدند و به آنجا حمله کردند. ۲- در جلسه‌ای که قصد داشتند پیامبر را بکشند، شیطان در قالب پیرمردی از اهل نجد آمد و پیشنهاد داد که از تمام قبایل جمع شوند تا امکان خونخواهی نباشد (القمی، ۱، ۲۷۳). ۳- در جنگ احد از عمر نقل شده است که شیطان فریاد زد (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۵، ۲۷).

درباره ناله شیطان باید با دیده تردید نگریست. این مطلبی است که تنها مورّخین به آن پرداخته‌اند و روایتی در این باره نقل نشده است. از طرفی روشن نیست که در نقل‌های تاریخی آیا واقعا منظور از شیطان، ابلیس بوده و او این کارها را انجام داده یا اینکه باید به دنبال شیاطینی از جنس انسان باشیم. در واقع هر جا در تاریخ کاری این‌گونه به شیطان نسبت داده می‌شود، باید علامت سؤالی روی آن گذاشت و آن را از پوشیده‌گویی مورّخین برشمرد. آیا اساساً از نظر کلامی و فلسفی شیطان حق دارد این چنین ظاهر شده و در راه حق انحراف ایجاد کند؟ کسی که در احد فریاد قتل پیامبر را سر داد، قطعاً از جنس جن نمی‌تواند باشد به این مطلب هم اطمینان داریم که از مشرکین نبوده است چرا که اگر این خبر از سوی مشرکان بود، ابوسفیان در درستی یا نادرستی آن مردد نمی‌شد که بیاید و در بحبوحه جنگ از حضرت علی(ع) که در حال شمشیر زدن است سؤال کند که آیا محمد(ص) زنده است یا خیر. بنابراین، این سخن را باید نفوذی‌هایی از درون مسلمین گفته باشند که می‌خواستند این عملیات به ضرر پیامبر(ص) تمام شود.

### نبردهای مستقیم یهود با اسلام

آن گونه که در بیشتر کتب تاریخ موجود، در تشریح عملیات بدر و اُحد سرمایه‌گذاری و ریشه‌یابی شده، در عملیات پیامبر(ص) با یهودیان کار پژوهشی صورت نگرفته است. در تاریخ‌نگاری معمول، عملیات پیامبر(ص) با یهود همیشه دست دوم است. در حالی که تمام نیروی مشرکان تنها در دو عملیات بدر و اُحد پایان می‌پذیرد، اما یهود تا پایان عمر پیامبر(ص) دست از مبارزه نمی‌کشد.

عملیات‌های یهود از پیچیدگی خاصی برخوردار است. از پیش از تولد پیامبر(ص) تا زمان رحلت ایشان که حضرت سپاه اسامه را برای نبرد موته آماده کرده بودند، بارها یهود و پیامبر(ص) رویارویی‌هایی داشته‌اند، ولی تاریخ‌نگاران به این سلسله عملیات توجه لازم را نکرده و آن را پیایی بررسی نکرده‌اند.

یکی از کیدهای آنان در عملیات‌ها این بود که ضربات خود را به دین خاتم می‌زدند و سپس به گونه‌ای آن را بیان می‌کردند که گویی آنهایند که مظلومانه مورد هجوم قرار گرفته‌اند. برای اثبات این مطلب کافی است زمان حساس عملیات‌های بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و نوع عمل آنها را مورد دقت قرار دهیم. این مطلب خود به تنهایی نشانگر آن است که در طراحی عملیات، یهود با زیرکی بسیاری عمل می‌کرد، درحالی که در عملکرد مشرکان نوعی روحیه عجولانه هویداست.

۱) بنی‌قینقاع، نخستین شورش یهود: پس از بازگشت پیامبر از بدر، یهود شورش کرده، عهد خود را شکستند. اعلام جنگ یهودیان با مسلمانان، برای اهالی مدینه سخت گران بود؛ چون بنی‌قینقاع با گروه‌هایی از مدینه هم‌پیمان بودند. حضرت تصمیم گرفت پاسخ این خیانت را با قدرت بدهد. مسلمانان پانزده روز آنان را در میان دژهایشان محاصره کردند و بنی‌قینقاع ناچار به تسلیم شدند. رسول خدا(ص) دستور بازداشت همه را صادر کرد و قصد مجازات جدی آنان را داشت و به گفته مورخان تصمیم کشتن همه آنان را داشت (الطبری، ج ۱، ۱۷۳). اما یهودیان و هم‌پیمانانشان وارد میدان شدند و آن‌قدر وساطت کردند که حضرت دست از خونشان شست و راضی به کوچاندن آنان شد (الواقدی، ج ۱، ۱۸۰).

۲) بنی‌نضیر، جنگ طمع کارانه یهود: پس از نبرد اُحد و بازگشت سپاهیان اسلام به مدینه، بنی‌نضیر پیمان خود را با پیامبر شکسته، اعلان جنگ کردند. شرایط این نبرد بسیار بحرانی بود و روحیه مردم چندان مناسب دفاع نبود. نکته مهم در این رویارویی، نقش هم‌پیمانان یهود در مدینه است که با وعده یاری یهود، آنان را به اعلان جنگ تشویق می‌کنند (الواقدی، ج ۱، ۱۸۶). رسول‌الله فرمان حرکت داد. سپاه اسلام به سوی قلعه بنی‌نضیر حرکت کرد. یهودیان با دیدن رسول خدا(ص) و اصحابش، بالای قلعه‌ها رفته، شروع به پرتاب

سنگ و تیر کردند. سپاه پیامبر قلعه را محاصره کرد و این محاصره به طول انجامید. یکی از دلایل این محاصره آن بود که ارتباط یهود با منافقان مدینه که قول همکاری داده بودند، قطع شد. در طول روزهای محاصره، عملیات‌های نظامی بین دو طرف صورت می‌گرفت. تا اینکه یهود تن به تسلیم داد و مسلمانان پیروز شدند و پیامبر(ص) حکم به کوچ اجباری آنان داد. منافقین مدینه، هنگام کوچ بنی‌نضیر، با ناراحتی آنان را بدرقه کردند. زید بن رفاعه، دوست عبدالله بن ابی می‌گفت: از نبود بنی‌نضیر در مدینه وحشت می‌کنم، ولی آنان به سوی عزت و ثروت می‌روند و به سوی قلعه‌هایی بلند که مانند اینجا نخواهد بود (الواقدی، ج ۱، ۳۷۵). به اتفاق مفسران و مورخان، آیات دوم تا پانزدهم سوره حشر درباره رویداد بنی‌نضیر نازل شده است.

۳) خندق، آتش یهود، جنگ مشرکان: بنی‌قریظه هیئتی را به مکه فرستادند. آنها با ابوسفیان مذاکره و او را تحریک به گردآوری نیرو کردند. انگیزه تحریک آنها نیز نزدیک بودن پیروزی در عملیات احد بود. پس از عملیات احد، یأس مشرکان که در جنگ بدر حاصل شده بود، تبدیل به بارقه امید شد؛ امید به اینکه می‌توانند پیامبر(ص) را از میان بردارند. در عملیات گذشته نیز یهودیان بنی‌نضیر به مشرکان قول داده بودند، اما عمل نکرده بودند. اما این بار قول دادند که هم‌زمان عملیات انجام دهند. پس از رفت و آمد فراوان، مشرکان توانستند ده هزار نیرو جمع کنند.

پیامبر اکرم(ص) همه مردم را جمع کردند و نظر خواستند. سلمان پیشنهاد کردن خندق داد و پیامبر پذیرفت، مسلمین بین کوه احد و کوه صلح را خندق کردند. پیامبر اکرم(ص) سه هزار نیرو را در مدینه بسیج کرده بودند. در همین زمان از پشت مدینه، یهود بنی‌قریظه با اعلان جنگ، امنیت مسلمانان را حتی درون مدینه هم سلب کردند، این اوج خیانت و سوءاستفاده یهودیان از رأفت پیامبر اسلام بود و نشان از عمق کینه آنها به اسلام داشت. پیامبر(ص) فرمودند: رفت و آمد کنندگان مسلح باشند. مدینه مخاطره‌آمیز شد و به قدری شرایط سخت شد که منافقین تصمیم فرار جمعی مردم از معرکه را شایع کردند.

عمرو بن عبدود، قهرمان عرب، از خندق عبور کرد و مبارز طلبید. به روایت ابن ابی‌الحدید، علی(ع) رهسپار میدان می‌شود (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸، ۲۸۵). عمرو در برابر چشمان حیرت‌زده مشرکان و مسلمانان با ضربت شمشیر علی(ع) از پای درآمد. با کشته شدن عمرو، روحیه دشمن شکسته شد (القمی، ج ۲، ۱۸۲).

بزرگ‌ترین متحدان این جنگ قریش، قطفان و بنی‌قریظه بودند. ابوسفیان تصمیم گرفت هماهنگ با قطفان و بنی‌قریظه عملیات را آغاز کند. نعیم بن مسعود اشجعی، شبانه به سوی رسول‌الله آمد و اسلام خویش را ابراز کرد و گفت من تازه مسلمانی هستم که آنان از اسلام من

آگاهی ندارند و با تمام این قبایل که به جنگ شما آمده‌اند، دوستی دیرینه دارم. اگر دستوری دارید، اجرا می‌کنم. پیامبر(ص) فرمود: برو اتحاد این گروه‌ها را به هم بزن. نعیم نزد بنی قریظه که آتش‌افروز جنگ بودند، رفت و خیرخواهی خود را ابراز کرد و گفت: اگر مشرکان عملیات را آغاز کنند و در جنگ شکست بخورند، فرار کرده و به مکه می‌روند؛ اما شما اسیر می‌شوید و محمد(ص) همه شما را می‌کشد. از مشرکین بخواهید که چند تن از رؤسای مشرکان نزد شما بیایند و همراه با شما بجنگند تا مطمئن شوید که اینها به خاطر دوستانشان به شما خیانت نخواهند کرد. از سوی دیگر نزد ابوسفیان رفت و گفت: شنیده‌ام که بنی قریظه از نقض عهد با محمد(ص) پشیمان شده و پیک نزد محمد(ص) فرستاده‌اند که ما ده تن از اشراف قریش را به گروگان می‌گیریم و به تو می‌دهیم تا بر عهد و پیمان خویش باقی باشیم و از ما راضی شوی.

ابوسفیان تصمیم به حمله گرفت. نمایندگانی را به دژ بنی قریظه فرستاد و گفت: اینجا منطقه زندگی ما نیست، چهارپایان ما در حال هلاکند، آماده باشید که ما فردا حمله می‌کنیم و شما نیز فردا از پشت سر حمله کنید، تا کار را یکسره سازیم. فرمانده بنی قریظه در پاسخ گفت: ما در صورتی اقدام به جنگ می‌کنیم که عده‌ای از بزرگان احزاب همراه با ما در دژ باشند. ابوسفیان با شنیدن این سخن گفت: نعیم درست گفته است. او خیرخواه ماست و بنی قریظه درصدد خیانتند لذا از هم پیمانی با آنان چشم پوشید و تصمیم گرفت بدون آنان به جنگ با پیامبر(ص) رود. با این تردید خللی در سپاه شرک ایجاد شد و عملیات یک روز به تأخیر افتاد (القمی، ج ۲، ۱۷۹).

شب هنگام طوفان شدیدی به پا شد و مشرکین به شدت ترسیدند. ابوسفیان سران شرک را جمع کرد تصمیم به فرار گرفت و امر کرد تا مشرکان سوار شوند و بگریزند. بدین ترتیب سپاه دشمن گریخته و جنگ پایان یافت (القمی، ج ۲، ۱۸۵).

۴) بنی قریظه، تنبیه مقتدرانه خیانت‌کاران یهود: پس از جنگ خندق و اطمینان از فرار مشرکین، پیامبر(ص) به فرمان خداوند، سراغ بنی قریظه، که برخلاف پیمان خویش آتش جنگ احزاب را افروخته و در همان زمان از پشت به مدینه هجوم آورده بودند، رفتند. سپاهیان پیامبر قلعه بنی قریظه را محاصره کردند. این محاصره پانزده روز به طول انجامید. پس از اینکه بنی قریظه از محاصره به تنگ آمدند، از پیامبر خواستند ابولبابه بن عبدالمندر را که از هم‌پیمانان اوسی آنان بود، نزد آنان بفرستد تا با او رایزنی کنند. ابولبابه در جمع پریشان یهود حاضر شد و آنان از او پرسیدند: آیا خواسته محمد(ص) را در تسلیم شدن بپذیریم؟ او گفت: آری! و در عین حال به گلوی خود اشاره کرد که یعنی تسلیم شدن برابر مرگ است.



ابولبابه فوراً متوجه خیانت خود شد و با ناراحتی و پشیمانی از دژ بنی قریظه بیرون آمد و بدون اینکه نزد مسلمانان بازگردد، به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و استغفار کرد. با اینکه خطای ابولبابه می‌رفت تا بنی قریظه را از تسلیم شدن باز دارد، اما به نقل ابن هشام تهدید امیرمؤمنان آنان را از قلعه‌ها پایین کشید (ابن هشام، ج ۲، ۲۴۰). پس از تسلیم بنی قریظه، از پیامبر خواستند که سعد بن معاذ را به عنوان حکم میانشان قرار دهد.

سعد در جریان نبرد خندق تیر خورده و شاه‌رگ دستش قطع شده بود و حال خوبی نداشت لذا سعد را حاضر کردند. او نخست از بنی قریظه درباره حکمیت خود تعهد گرفت و گفت: آیا حکم مرا خواهید پذیرفت؟ گفتند: آری. آنگاه حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان قسمت مسلمانان شود. پیامبر فرمودند: این همان حکم خداوند درباره ایشان است. سعد پس از این رویداد، به دلیل شدت بیماری حاصل از جنگ، به شهادت رسید (ابن هشام، ج ۲، ۲۴۴).

۵) خیبر، قلعه‌ای شکست‌ناپذیر: پس از شکست یهود در مدینه، چهارمین خاکریز یهود علیه پیامبر(ص) عملیاتی شد و یهود در خیبر به تجمع نیرو پرداخت و شمال مدینه را به پایگاهی برای توطئه و حرکت‌های نظامی علیه پیامبر مبدل ساخت. یهودیان خیبر، شمال مدینه را نامن ساخته و مانع گسترش اسلام به آن مناطق می‌شدند. پس از شکست بنی قریظه، یهودیان خیبر و قبایل هم‌پیمان آنان، با اطمینان به نیرو و امکانات خود، به خصوص قلعه شکست‌ناپذیر خیبر، نقشه‌ای برای حمله به مدینه طرح‌ریزی کردند (الواقدی، ج ۱، ۵۶۳).

اکنون مسلمانان دریافته بودند که جز با قطع ریشه فساد، توطئه‌های یهود پایان نخواهد یافت. به فرمان پیامبر(ص) شش هزار تن از مردم مدینه به سوی خیبر رهسپار شدند. قابل دقت است که عملیات خیبر در آغاز محرم سال هفتم است. عملیات نظامی در ماه‌های حرام از نظر اسلام ممنوع است، اما دفاع جایز است. حرکت پیامبر در ماه محرم یعنی ماه ممنوعیت هجوم، نشان از دفاعی بودن حرکت دارد. در حالی که تاریخ و بیان آن، حرکت پیامبر را هجوم معرفی می‌کند.

خیبر دارای دژهای مستحکم و امکانات نظامی فراوانی بود و به پشتوانه همین امکانات، یهودیان گمان به شکست پیامبر داشتند و کمترین چیزی را که انتظار می‌کشیدند، تضعیف و کندسازی حرکت اسلام بود. یاران پیامبر، یک دژها را فتح کردند و گاه برای گشودن یک قلعه، روزها جنگیدند. با رسیدن مسلمانان به آخرین قلعه (نزار)، عملیات قفل شد.

این قلعه در قلّه کوه ساخته شده بود و دیوارهای بلندی داشت و در زیر آن خندقی کنده شده بود و عبور از آن ناممکن می‌نمود. پس از تلاش فراوان و نافرجام مسلمانان برای دستیابی به قلعه، پیامبر(ص) پرچم نبرد را به دست امیرمؤمنان می‌سپارد و پیروزی را برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد. امیرمؤمنان(ع) درب قلعه را با دستان پرتوان خویش از جا کند و آن را سپر قرار

داد (ابن هشام، ج ۲، ۳۳۵) و آن گاه بر روی خندق انداخت تا رزمندگان از آن عبور کنند (المفید، ج ۱، ص ۱۲۷).

### تغییر عرصه کارزار

۱) تبوک: یهود، پس از شکست‌های پیاپی در جلوگیری از گسترش اسلام و قلمرو آن، دست به تغییر عرصه کارزار می‌زند. مثلث شرک، نفاق و یهود، اکنون تمام همت خویش را برای نابودی پیامبر و اسلام که هر لحظه بر شتاب رشد آن افزوده می‌شود، به کار می‌گیرد. یهود در پی طراحی نقشه‌ای است که پیامبر(ص) را با سپاهیان از مدینه بیرون سازد و منافقان مدینه در خلاء حضور پیامبر کودتا کنند و حاکمی بگمارند و مشرکان نیز با حمله به مدینه، پایتخت حکومت اسلام را به دست گیرند.

هوشیاری حاکم بزرگ اسلام و اتصال او به منبع وحی، نقشه مثلث شوم را این گونه خنثی می‌کند:

الف. خروج مشرکان از ضلع سوم مثلث: پیامبر اکرم(ص) برای انجام عمره، مُحَرَّم شدند، خبر به مشرکان رسید که رسول الله در حال آمدن است و آنان احساس کردند پیامبر(ص) قصد حمله به مکه را دارد لذا هیئتی برای مذاکره فرستادند. حضرت فرمودند: ما قصد عمره داریم. گفتند: نمی‌گذاریم. پیامبر(ص) فرمود: به زور وارد می‌شویم. گفتند: می‌جنگیم. همه اصحاب گفتند: یا رسول الله، تا آخرین نفس می‌ایستیم. اما مشرکان آماده عملیات نبودند؛ باز هیئتی فرستادند و گفتند: اکنون وقت جنگ نیست. شما اگر وارد مکه شوید، حیثیت ما شکسته می‌شود. امسال بازگردید و سال دیگر بیایید.

حضرت از فرصت پیش آمده بهره گرفتند و با امضای پیمان صلح، یکی از دشمنان سرسخت پیامبر(ص) (جناح شرک) از این مثلث سه جانبه بیرون می‌رود. مطابق این پیمان، قریش و مسلمانان متعهد می‌شوند که مدت ده سال، جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان ایجاد گردد. مسلمانان مقیم مکه، می‌توانند آزادانه، شعائر مذهبی خویش را انجام دهند و قریش حق تعرض، آزار و تمسخر آنان را ندارد (القمی، ج ۲، ۳۰۹).

در جریان صلح حدیبیه، یکی از صحابه، به شدت مخالف صلح بود. او بر آشفت و اعتراض کرد و به پیامبر گفت: آیا تو به راستی رسول خداوندی؟ فرمود: بلی! گفت: مگر ما مسلمان و آنان کافر نیستند؟ پیامبر فرمود: بلی! گفت: پس چرا ما خواری و ذلت را متحمل شویم؟ پیامبر فرمود: من بدانچه مأمورم، عمل می‌کنم. آن صحابی به پاخواست و به اصحاب گفت: مگر به ما وعده ندادند که وارد مکه شویم؟ پس چگونه جلوی ما گرفته شده و باید به خواری

بازگردیم. اگر من یار و یآوری داشتم، هرگز تن به این خواری نمی‌دادم (القمی، ج ۲، ۳۱۲). حساسیت و این‌گونه دخالت برخی از اطرافیان پیامبر(ص)، در صلح حدیبیه نشان می‌دهد که با این عملیات ارتباط مستقیم دارند.

ب. خروج منافقان از مثلث شوم و شکست کودتا: هنگامی که پیامبر اکرم(ص) رهسپار تبوک می‌شوند، امیرمؤمنان(ع) را که تاکنون در تمام نبردها ملازم حضرت بوده است، در مدینه به عنوان جانشین خویش می‌گمارند. با این اقدام پیامبر(ص) و نصب جانشینی چنین مقتدر، نقشه منافقان برای کودتا و به دست‌گیری پایگاه حکومت اسلام، نقش بر آب می‌شود. سپاهیان پیامبر(ص) به تبوک می‌رسند، و بدون هیچ‌گونه درگیری، به مدینه باز می‌گردند. (۲) موته: در سال هشتم هجری، مکه به دست پیامبر(ص) فتح شد. با فتح مقر شرک، یهود جناح عظیمش را از دست داد و می‌رفت تا آخرین تیغ خود، یعنی روم را از نیام در آورد. برای بار دوم در طول تاریخ، یهود سراغ ابرقدرت زمان خود رفت. بار اول، در عصر حضرت عیسی(ع)، فیلاتوس رومی را ضد عیسی(ع) وارد عمل کردند و این بار هنگامی که از مشرکان مایوس شدند، از رومیان کمک گرفتند. رومیان، سپاه خویش را در موته که حدود هزار کیلومتر از مدینه فاصله دارد، مستقر کردند.

قاعداً پس از فتح مکه به دست پیامبر(ص)، جمعیت بسیاری باید با ایشان همکاری کنند، اما شرکت‌کنندگان در برابر نیروی پنجاه هزار نفره روم، تنها سه هزار نفر بودند! در این جنگ، هر سه فرمانده تعیینی پیامبر اکرم(ص) شهید شدند و عملیات به شکست انجامید. در اینجا جای این پرسش است که چگونه نیروی شصت یا هفتاد هزار نفره خلیفه دوم، در برابر نیروهای هشتصد هزار نفره ایران در نبردهای بعدی پیروز می‌شود اما در این نبرد سپاه اسلام شکست می‌خورد؟! موته آخرین نبرد عصر حیات پیامبر اسلام است که حضرت در آن شرکت نداشتند در اینکه در این عملیات ارتباطی بین شرک، نفاق و یهود وجود دارد، تردیدی نیست و جالب است که در این جنگ تنها سه فرمانده تعیین شده از سوی پیامبر و سه نفر دیگر شهید شدند.

(۳) نفوذ در سازمان حکومتی پیامبر: شهادت رسول‌الله(ص): مطابق روایات معتبر، رسول گرامی اسلام، با شهادت از دنیا رفته‌اند (الطوسی، ۲). برخی شهادت حضرت را در اثر سمی دانسته‌اند که زنی یهودی در عملیات خیبر، در گوشت گوسفند کرده و به ایشان خورانده بود. اما بر این نظر اشکال وارد است. فاصله عملیات خیبر تا شهادت رسول‌الله(ص) سه سال است. آیا این زهر سه سال طول کشیده است تا اثر کند؟ بنابراین نمی‌توان پذیرفت که این سم مربوط به سه سال پیش در خیبر باشد.

شاید در تاریخ دست برده و کلمه «خیبر» را بدان افزوده باشند تا خطی را در کوره راه‌های تاریخ گم کنند. تاریخ شهادت رسول الله(ص) از برهه‌های حساس و مهمی بوده است. پیامبر(ص) سپاه اسامه را جهت اعزام به موته بسیج کرده‌اند تا شکست پیشین در این منطقه را جبران کند. اگر اسامه در این نبرد پیروز می‌شد، سد مستحکم یهود به سوی قدس فرو می‌ریخت. بنابراین یهود باید برای جلوگیری از فتح قدس به دست پیامبر اسلام(ص) دست به کار شود.

از سوی دیگر با شکست یهود، نفاق نیز در مدینه شکست می‌خورد و یهود پایگاه امید خویش را از دست می‌داد. اگر پیامبر تنها یک ماه دیگر زنده بماند، و این سپاه به جنبش درآید، مرگ یهود قطعی است. اینجاست که منافقان مدینه، برای حفظ حیات خویش و یهود، پیامبر را جام زهر می‌نوشانند (العیاشی، ج ۱، ۲۰۰).

یهود نسبت به اسلام اطلاعات جامعی در اختیار دارد. همان‌گونه که اطلاعات پیامبر در تورات را در اختیار دارد، اطلاعات مربوط به جانشینان او را نیز در اختیار دارد و اهل بیت(ع) را همانند فرزندان خود می‌شناسد و می‌داند که کار نبی اکرم با جانشینان او ادامه می‌یابد، بنابراین اگر این پرچمی که امروز در موته متوقف شده، به دست علی(ع) بلند شود و او این عملیات را ادامه دهد و قدس را بگیرد، گویی پیامبر آن را گرفته و فتح کرده است.

یهود برای نفوذ در سازمان مسلمانان، گروهی را سازماندهی کرد و درون حاکمیت پیامبر فرستاد. این گروه که برخی از آنان را با نام منافقان می‌شناسیم، کسانی بودند که در ظاهر اسلام آورده، ولی دل در گرو آن نداشتند و درصدد یافتن فرصتی مناسب برای ضربه زدن به اسلام بودند. قرآن در آیات بسیاری، آنان را سرزنش کرده، صفاتشان را برمی‌شمارد.

به گزارش تاریخ، بسیاری از این افراد، پیش از اسلام آوردن ظاهری خویش، یا در کسوت یهودی بوده‌اند، یا با یهودیان ارتباط مکرر داشته‌اند. برخی کتاب‌ها به نام این افراد نیز اشاره کرده‌اند؛ (البلاذری، ج ۱، ۳۳۹) هرچند نام برخی دیگر را نمی‌توان در کتاب‌ها یافت، اما از سلوک آنان و تاریخ زندگی و چگونگی اسلام آوردنشان می‌توان به یهودی بودن یا ارتباطشان با یهود پی‌برد (الصدوق، تهذیب، ج ۲، ۴۱۲).

بلاذری، از رفت و آمد اهل نفاق به کنیسه یهود خبر داده و در جای دیگری گفته است: مالک بن نوفل، عالمی یهودی بود که به اسلام پناه آورده ولی اخبار رسول خدا را به یهودیان می‌داده است (البلاذری، ج ۱، ص ۳۲۹). به جهت یهودی بودن شماری از منافقان، رابطه خوبی میان این دو گروه در صدر اسلام وجود داشته است. تلاش عبدالله بن اُبی، یکی از منافقان رسوا شده، در دو حادثه بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر، برای نجات دوستان یهودی‌اش، دلیل دیگری بر این مطلب است.

یهود با نفوذ پیروزمند خویش در دین مسیح، مسیحیت یهودستیز و اصلاح‌گر را به دینی بی‌محتوا و بی‌پایه تبدیل کرد. تلاش‌های پولس، نفوذی یهود در مسیحیت، به اندازه‌ای به بار نشست که پس از یک قرن، اثری از مسیحیت راستین بر زمین نماند. این تجربه موفق یهود، در جلوگیری از گسترش اسلام به کار یهود آمد اما آنان این بار نه پس از رسول خدا، که هم‌زمان با آغاز رسالت، تلاش خویش را برای نفوذ در دین اسلام آغاز کردند. از این روی میان پیامبر اسلام و همه پیامبران پیشین تفاوت اساسی وجود دارد.

عناصر نفوذی یهود در دو چهره نمایان شدند، برخی با تلاش‌های یهودپسندانه و دفاع از یهودیان، خواسته یا ناخواسته، ماهیت خویش را به دیگر مسلمانان نمایانده بودند. همانند عبدالله بن اُبی، رفاعه بن زید، مالک بن نوفل و... برخی نیز وظیفه دیگری برعهده داشتند و مأمور بودند که هرگز ماهیت خویش را ابراز نکنند و حتی با ظاهرسازی‌های دروغین تا رأس هرم قدرت نیز پیش روند. هرچند این افراد ردپایی از خویش به جای گذاشته‌اند و می‌توان در تاریخ نفوذ آنان را اثبات کرد، (در جنگ تبوک، گروهی از منافقان درصدد قتل پیامبر(ص) برآمدند و خداوند از توطئه آنان پرده برداشت. حذیفه بن یمان، صحابی وفادار رسول‌الله، این منافقان را دیده و شناخته است) (الراوندی، ج ۱، ۱۰۱ و الصدوق، الخصال، ۴۹۹) اما آنان توانستند کار خویش را به درستی پیش برده و همچنان قلوب عوام‌الناس را همراه خود سازند و بیعت و حمایت آنان را پس از رسول‌الله(ص) به دست آورند.

در سازمان نفاق، عده‌ای یهود را و عده‌ای نیز قدرت را قبول دارند و عده‌ای هم تنها با پیامبر دشمن‌اند. بنابراین این سازمان متشکل از سه گروه: قدرت‌طلبان؛ یهودیان و مشرکین است. بسیاری از مشرکان به دروغ مسلمان شده‌اند، همانند ابوسفیان، که دشمن پیامبر بود، اما چون هنگامی که رشد و گسترش اسلام را دید و می‌خواست خاندانش به قدرت دست یابند، اسلام را پذیرفت. گروهی نیز مسلمانانی هستند که در پی قدرت‌اند، بنابراین این عده نیز قابل استفاده‌اند.

دسته سوم نیز اصالتاً یهودی‌اند و هرگز ایمان نمی‌آورند، اما ظاهراً اسلام را می‌پذیرند. این سازمان باید به اندازه‌ای قدرت بگیرد که بتواند پس از رسول خدا(ص) قدرت را به دست گیرد. به اندازه‌ای که جانشین رسول خدا را کنار زند و بر رأس هرم قدرت جایگزین شود. چرا پس از حضرت رسول(ص) مردم دنبال حضرت علی (علیه السلام) نرفتند؟

در اثر نفوذ سازمان یهود، مردم کسان دیگری را نیز به موازات پیامبر(ص) قبول داشتند و گوش به اوامرشان می‌سپردند. به اندازه‌ای که با پیروی از آنان، از بیعت با علی(ع) سرباز زدند. حضرت زهرا(س) پس از پدر، آزارهای بسیار دید و در راه رسوا ساختن خط نفاق و دفاع از ولایت، به شهادت رسید. اما مردم زبان به اعتراض نگشودند و قاتلان هنوز بر قدرت بودند. این

درحالی است که دیده بودند رسول الله (ص) بارها خم شده، دست فاطمه (س) را می‌بوسد و می‌گوید:

«فاطمه بضعة منی، من آذاها فقط آذانی یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها  
وهی سیده نساء العالمین» فاطمه پاره تن من است. هر که او را بیازارد،  
مرا آزرده است. رضایت خدا در خشنودی او و خشم خداوند در خشم  
اوست. او سرور زنان جهانیان است (الطبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ۲۹۵).

### نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان فهمید که یهود برای مقابله با اسلام، عملیاتی را در سه مرحله زیر طراحی کردند:

- ۱- تلاش برای جلوگیری از تولد پیامبر (ص)
  - ۲- ساختن استحکامات در مسیر حرکت حضرت به سوی بیت المقدس
  - ۳- نفوذ در سازمان حکومتی پیامبر (ص)
- یهودیان با پیش‌بینی اینکه ممکن است هریک از این سه مرحله به نتیجه مورد نظر نرسد، هر سه مرحله را با هم آغاز کردند و اگرچه نتوانستند از تولد پیامبر (ص) جلوگیری کنند، ولی با استفاده از استحکامات خود پیامبر را مجبور کردند که برای رسیدن به بیت المقدس هفت خان را طی کند و در خان ششم یعنی تبوک، حضرت را از حرکت بازداشت.
- از طرف دیگر با زیرکی تمام، چنان به شخصیت‌پردازی پرداخت که مردم به موازات پیامبر، این شخصیت‌ها را هم قبول داشتند به قدری که رسواسازی‌های پیامبر هم در مورد آنها کارگر نشد و در نهایت با ساخته شده دست خود، بعد از شهادت پیامبر تا راس قدرت پیش رفتند.

### فهرست منابع

- قرآن مجید. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی و ویلیام گین و هنری مرتن، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- ۲- کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و جدید، انجمن پخش کتب مقدسه، بی‌جا: انجمن...، ۱۹۸۰.

- ۳- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی(ره)، ۱۴۰۴ق.
- ۴- ابن اثیر، محمد بن عبدالکریم، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار بیروت و دار صادر، ۱۳۸۵ق.
- ۵- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب(ع)، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹.
- ۶- احمد بن محمد بن حنبل، المسند، بیروت: دار الکتب الاسلامی و دار صادر، بی تا.
۸. البلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الاعملی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۹. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، چاپ اول، قم: مؤسسه امام مهدی(عج)، ۱۴۰۹ق.
۱۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۱. —، کمال الدین و تمام النعمه، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۴. الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسین، اعلام الوری، تهران: انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۳۸ق.
۱۵. الطوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۶.
۱۶. القمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱ و ۲، تصحیح و تعلیق و مقدمه سید طیب موسوی جزایری، قم: مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، ۱۳۷۸ق.
۱۷. الكلینی الرازی، ابی جعفر محمد یعقوب، الاصول من الکافی، ج ۲، تصحیح و مقابله شیخ نجم الدین آملی، مقدمه و تعلیق؛ علی اکبر غفاری، طهران: انتشارات المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۱۸. عبدالملک بن هشام، سیره النبویه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۸، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۰۳/۵۱۹۸۳م).
۲۱. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۱. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسن جونس، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.